

## مواجهه غرب و اسلام سیاسی در دوره معاصر (چیستی و چرایی آن)

۸۹/۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱۲ تاریخ تأیید:

رضا خراسانی\*

نوشته حاضر درصدد بررسی و تحلیل مواجهه غرب و گفتمان اسلام سیاسی در دوره معاصر است. نخست با تحلیل سوییهای فعال سازی اسلام سیاسی میتوان دریافت که چالشهای غرب و اسلام سیاسی مبتنی بر عناصر و نشانههای استراتژیک هویتی و تمدنی در ساحت عمل است. از اینرو کلید ایجاد تفاهم و یا هرگونه خصومت، نخست در فهم بنیادهای معرفتی و هویتی است تا از طریق شناخت صحیح و یافتن اصول و شاخصهای مشترک تمدنی، راههای نزدیکی به هم جهت رفع چالشها فراهم گردد. بر این اساس، مقاله حاضر با ذکر دلایل هراس غرب از اسلام سیاسی و چگونگی واکنش آنها در ساحت تمدنی به تحلیل این رویارویی در دوره کنونی میپردازد.

واژههای کلیدی: هژمونی، اسلام سیاسی، غرب، غیریت سازی، اسلام ستیزی.

\* دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم □

## مقدمه

اسلام سیاسی گفتمانی است که حول مفهوم مرکزی حکومت اسلامی نظم یافته است. این گفتمان مدعی است که اسلام از نظریه سیاسی راجع به دولت و سیاست برخوردار است. از منظر این گفتمان بازگشت به اسلام به عنوان تنها راه حل بحران‌ها و چالش‌های معاصر تلقی می‌شود، از این رو هدف اساسی این گفتمان بازسازی جوامع اسلامی مطابق با اصول بنیادین اسلامی است و در این راستا کسب قدرت سیاسی مهمترین دغدغه متفکران و معتقدان به آن جهت دستیابی به اهداف است. حال آنچه موجب فعال‌سازی مجدد این قرائت در جغرافیای جهان اسلام شده است مواجهه مستقیم با فرهنگ و تمدن غرب است، چه گفتمان غرب‌گرایی در صدد انتشار و اشاعه ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال - دموکراسی غرب در کشورهای اسلامی بوده و راه را برای هژمونی و سلطه تمدن غرب هموار می‌سازد.



از سویی با فروپاشی شوروی سابق و تغییر ساختار بین‌الملل، سخن از جنگ سرد دیگری است که این بار نه در ساحت قدرت سخت (قدرت نظامی) بلکه در ساحت قدرت نرم و بر پایه تجدید هویت‌های منطقه‌ای که بر قوم و مذهب تأکید دارند استوار شده است. این بار نیز قدرت‌های بزرگ غربی به عنوان مهمترین متغیر با اشاعه و ترویج ارزش‌های غربی در پی سلطه بر اذهان ملل شرق می‌باشند. از سوی دیگر بخش مهمی از جغرافیای شرق را تمدن اسلامی در بر گرفته که مهمترین قانون مقاومت در برابر اندیشه‌های غربی و مانع سلطه‌طلبی‌های غرب در این منطقه است. این هجسه موجب بیداری مجدد مسلمانان و ظهور جریان‌ها و جنبش‌های سیاسی فکری در جهان اسلام شده است. حال گفتمان اسلام سیاسی در پی مرکزیت‌زدایی از گفتمان لیبرالی غرب معاصر در سطح جهانی و نیز با انگیزه دفاع از اسلام در برابر پیامدهای حاصل از قدرت‌های جهانی است. از این رو مقاله حاضر در صدد بررسی گفتمان اسلام سیاسی و مناسبات، تعاملات و منازعات آن با غرب در ساحت نظر و عمل است. در این خصوص فرضیه‌ای این گونه مطرح می‌شود که چالش‌ها و منازعات بین اسلام و غرب، از نوع تمدنی است و واکنش‌ها و برخوردهای غرب با جهان اسلام موجب فعال‌سازی مجدد جنبش‌های اسلامی به ویژه گفتمان اسلام سیاسی است.

تحولات پس از جنگ جهانی دوم، منجر به اوج گرفتن جنبش‌های احیاگرایانه و سیاسی شدن تدریجی آنان تا رسیدن به مرحله ظهور ایده حاکمیت و نظام کامل اسلامی

انجامید، احیاگرایی در جغرافیای جهان اسلام خود گرایش‌های متعددی همچون سلفی‌گرایی، نوسلفی‌گرایان، بنیادگرایی و اسلام سیاسی و... دارد که همگی مبتنی بر نوعی روش و تأمل در نصوص دینی استوار است. تا جایی که فهم مستقیم از نص را بهترین ابزار مشروعیت‌بخشی و یا انکار مشروعیت ظواهر عصر تلقی می‌کند و بر این باور است که چون اسلام نظامی کامل است و حاکمیت اسلامی مهمترین رکن آن است لذا نظام اسلامی می‌تواند جایگزین همه نظام‌های موجود گردد. از این رو جریان اسلام سیاسی که در چارچوب اندیشه احیاگرایی است برای رسیدن به قدرت سیاسی و یا مشارکت سیاسی فعال از طریق سازوکارهای امروزی تلاش می‌کند. بنابراین دغدغه اساسی گرایش‌های متنوع احیاگرایانه در جغرافیای جهان اسلام، هویت اسلامی است. حال اسلام سیاسی با هر دو وجه معتدل و افراطی و گونه‌های دیگر آن یکی از وجوه بیداری اسلامی است.

احیای هویت اسلامی در جوامع اسلامی پس از دوران انفعالی قرون گذشته که همواره اندیشه انحطاط و عقب‌ماندگی موجب سرخوردگی مسلمانان به ویژه در میان نخبگان شده بود، جان تازه‌ای به جنبش‌ها و جریان‌های فکری اسلام‌گرا بخشید تا مجدداً با بازخوانی تراث اسلامی و دغدغه اصالت و معاصرت، هویت اسلامی خویش را بازسازی و احیا نمایند. این خیزش هویتی همراه با رویکردی تمدنی در تلاش است تا بار دیگر اوج شکوفایی تمدن اسلامی را تجربه نماید.

گفتمان اسلام سیاسی حاصل تعامل در ساحت نظر و عمل است، بدین معنا که از یک سو عامل فعال‌سازی مجدد اذهان مسلمانان و جنبش‌های اسلامی است و از سوی دیگر توسعه و گسترش آن در ساحت عمل محصول و برآیند فعال شدن جنبش‌های اسلامی است. بنابراین علاوه بر فعال نمودن جنبش‌ها و جریان‌های فکری در سطح جهان اسلام موجب تحولات گسترده‌ای در سطح بین‌الملل و جهانی شده است. اهمیت این مسأله موجب طرح نظریه‌ها و دیدگاه‌های متعددی درباره چیستی اسلام سیاسی و دلایل ظهور و رشد آن در جهان اسلام از سوی متفکران اسلامی و غربی شده است. هر چند اهمیت این پدیده در جهان اسلام و غرب به نوعی تفاوت دارد زیرا جهان اسلام، اسلام سیاسی را به عنوان پدیده‌ای بومی می‌نگرد و آن را بازگشت به هویت گذشته اسلامی خویش تلقی می‌کند در حالی که جهان غرب، اسلام سیاسی را پدیده‌ای مخوف جلوه داده و آن را تهدیدی جدی برای تمدن غربی می‌انگارد. از این رو ظهور و گسترش نحله‌های گوناگون

اسلام سیاسی در کشورهای اسلامی و به تبع آن رشد اسلام‌گرایی در کشورهای غربی موجب نگرانی غرب شده است.

### ۱. چیستی اسلام سیاسی

اسلام سیاسی گفتمانی است که در چهارچوب اصول بنیادین اسلامی در مواجهه با تمدن غرب و مدرنیته، در جغرافیای جهان اسلام موجب فعال‌سازی ذهن و عمل مسلمانان و متفکران اسلامی شده است. دغدغه اصلی این گفتمان، بازسازی جامعه اسلامی مطابق با مبانی و اصول اسلامی است.

اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی واژگانی مترادف و متعارف‌اند که به جای یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند و برخلاف مفاهیمی همچون نوگرایی اسلامی، احیاگرایی اسلامی، بنیادگرایی اسلامی و سلفی‌گرایی عمده جریانات و نحله‌های فکری - سیاسی را در فضای اسلامی در بر می‌گیرند. به طوری که این مفاهیم در عمده کشورهای اسلامی رایج و موجب ظهور جنبش‌های احیاگرایانه شده است. گفتمان اسلام سیاسی به رغم اشتراکات اساسی، در درون خود با تمایزات و تنوعات مواجهه است به طوری که می‌توان از جریانات مختلف اسلام سیاسی سخن گفت لکن، جملگی با رویکردی انتقادی به تمدن غرب می‌نگرند و آنچه موجب فعال‌سازی ذهن و عمل مسلمانان گشته است متغیر مدرنیته و ارزش‌های تمدن مدرن است. از جمله گفتمان اسلام سیاسی در ایران، گفتمان اسلام سیاسی در جهان عرب (مصر، عراق، لبنان و...)، گفتمان اسلام سیاسی در ترکیه، افغانستان، پاکستان و... که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارد و از کشوری به کشور دیگر متفاوت است همچنین ممکن است در درون یک کشور نیز از تنوعات خاصی برخوردار باشد مانند اسلام سیاسی رادیکال، معتدل و اسلام سیاسی فقهاتی... تا آنجا که گفتمان اسلام سیاسی توانسته است خود را به عنوان جایگزین مناسبی برای گفتمان‌های بحران‌زده و بی‌قرار در کشورهای اسلامی مطرح نماید و طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی را همراه خود نموده و قدرت سیاسی را به دست گیرد.

اسلام سیاسی در پی احیای هویت اسلامی است، زیرا پدیده مدرنیته و غرب موجب تزلزل هویت اسلامی در برخی از کشورهای اسلامی شده است. مدرنیسم غربی با ترویج اندیشه سکولاریسم و تفکیک حوزه خصوصی و عمومی، دین را به عرصه خصوصی محدود کرده و از گسترش ارزش‌های دینی به حوزه عمومی جلوگیری می‌کند. اسلام



سیاسی در برابر چنین نگرشی به انسان و دین، در صدد بازگرداندن دین به عرصه عمومی و در نتیجه ساختن هویت اسلامی در عرصه سیاسی است. از اینرو اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی، گفتمانی است که اسلام را در کانون هویت و عمل سیاسی خود قرار می‌دهد. بنابراین «اسلام سیاسی» مفهومی است برای توصیف جنبش‌ها و جریان‌های فکری - سیاسی در جهان اسلام که دغدغه ایجاد حکومت اسلامی داشته و گزاره‌ها، مبانی و اصول بنیادین خود را در چارچوب شریعت اسلامی صورت‌بندی می‌کند. لذا اسلام سیاسی را می‌توان به عنوان گفتمانی به شمار آورد که حول مفهوم مرکزی «حکومت اسلامی» نظم یافته است. اسلام را دینی جامع تلقی کرده که از نظریه‌ای درباره دولت و سیاست برای تدبیر امور اجتماعی برخوردار است و به پیوند وثیق میان دین و سیاست معتقد است و نص را به عنوان مهمترین منبع کشف احکام معطوف به اداره جامعه دانسته و در کانون توجه معتقدان به آن است.

در این نگرش به اسلام، که سیاست را جزء ذات اسلام می‌داند و سیاسی شدن و فعال شدن جنبش‌های اجتماعی معاصر در کشورهای اسلامی را پدیده‌هایی صرفاً معطوف به بحران‌های اجتماعی نمی‌داند، به عبارت دیگر، علت ظهور جریانات سیاسی - فکری اخیر در کشورهای اسلامی را دلایل جامعه‌شناختی نمی‌داند بلکه قائل به نظام سیاسی اسلام است که برای تدبیر امور اجتماع صاحب نظریه سیاسی است.

از منظر این گفتمان، هجمه غرب به جهان اسلام به ویژه در سده اخیر موجب بدگمانی به بُعد سیاسی اسلام شده است، چرا که آنها سیاسی بودن اسلام را تهدیدی جدی به هویت و منافع خود تلقی نموده و تا جایی که از آن تعبیر به هراس بنیادین می‌کنند. حال آنچه موجب فعال‌سازی مجدد این گفتمان در جغرافیای جهان اسلام شده، هجوم فرهنگ و تمدن غرب است. از این رو این گفتمان، تنها راه‌حل بحران‌های جامعه معاصر را بازگشت به اسلام و تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای شریعت اسلامی دانسته و بازسازی جامعه براساس اصول و مبانی اسلامی هدف اساسی این گفتمان است و دستیابی به قدرت سیاسی را مقدمه‌ای ضروری برای اهداف خود تلقی می‌کند.

گفتمان‌های اسلام سیاسی، برخلاف بنیادگرایان و سنت‌گرایان، غرب و مدرنیته را به طور کامل نفی نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند تا اسلام را با جامعه مدرن سازگار نشان دهند، هر چند اینان جنبه‌های سکولار تمدن غرب را نفی کرده و مشکل جوامع معاصر را به دوری از دین و معنویت نسبت داده و راه‌هایی از آنها را توسل به ارزش‌های دینی و



بازگشت به اسلام می‌دانند. در واقع اسلام سیاسی در پی ایجاد نوعی جامعه مدرن اسلامی است که در کنار بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت تمدن غرب از آسیب‌های آن به دور باشد.<sup>۲</sup> در حالی که بنیادگرایی، واژه‌ای است که برای تبیین و توصیف جنبش‌های فکری - سیاسی اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این واژه ریشه غربی دارد و برگرفته از حرکت اعتراضی مسیحیان پروتستان در آمریکا در اوایل قرن بیستم است.<sup>۳</sup> از این رو نمی‌تواند معنا و مفهوم جریان‌های اسلامی را در جهان اسلام توضیح دهد. بنیادگرایی را غربیان پس از انقلاب اسلامی ایران برای اشاره به گفت‌وگویی که دشمن ارزش‌های فرهنگی غرب است برگزیده‌اند<sup>۴</sup> و در آن نوعی گذشته‌گرایی همراه با بار منفی نهفته است.

هر چند برخی مفهوم رادیکالیسم اسلامی را با مفهوم بنیادگرایی اسلامی یکی می‌انگارند، اما به نظر می‌رسد رادیکالیسم ناظر به نوعی عمل‌گرایی افراطی است و بیشتر وصف‌کنش و رفتار سیاسی است و در معنای آن نوعی افراط نهفته است و همواره توأم با خشونت بوده و اهداف خویش را از این طریق دنبال می‌کند در حالی که بنیادگرایی ضرورتاً توأم با خشونت نیست. هر چند با نوعی عمل‌گرایی همراه است اما افراطی نیست بلکه تنها در چارچوب سنت گذشته به دفاع از ارزش‌های مذهبی می‌پردازد. در حالی که گفتمان اسلام سیاسی ضرورتاً سنتی و در چارچوب سنت نیست و در برخی از جریان‌های این گفتمان نشانه‌های مدرن با تفسیری کاملاً جدید از مذهب، با مرجعیت اسلام وجود دارد. بنابراین یکی انگاشتن مفاهیمی چون بنیادگرایی، رادیکالیسم، سلفی‌گرایی با اسلام سیاسی روا نیست بلکه در عین مشترکات فراوان، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. اسلام‌گرایان و بنیادگرایان در عمل به قرآن و سنت و نیز در اجرای شریعت با یکدیگر هم‌آوا هستند. اما از چند جهت با یکدیگر اختلاف نظر دارند. از جمله اسلام‌گرایان، اسلام را کلی و معطوف به تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌دانند و در حوزه سیاست نیز بدین امر معتقدند. بنابراین صرف وجود مسلمانان در جامعه، جامعه را اسلامی نمی‌کند بلکه اسلام باید اساس و بنیاد آن جامعه را شکل دهد. از منظر اسلام‌گرایان انقلاب علیه حکومت‌های منحرف و وجود مسلمان ضروری است اما مسأله عمل و چگونگی آن در این مرحله اسلام‌گرایان را به دو دسته انقلابی و بنیادگرا تقسیم می‌کند. همچنین اسلام‌گرایی تجدد را ضروری نمی‌داند اما همواره در صدد تطبیق جامعه با نظام تجددگرایانه است و نیز اختلاف دیگر اسلام‌گرایان و بنیادگرایان مسأله زن است. اسلام‌گرایان در کل با تعلیم، تعلم و اشتراک زنان در امور اجتماعی موافقت؛ زیرا زن در نظر اسلام‌گرایان مبارزی است

که تحصیل می‌کند، حق کار کردن دارد اما مشروط به رعایت حجاب اسلامی است. در حالی که در اندیشه بنیادگرایی زن از موقعیت اجتماعی چندانی برخوردار نیست.<sup>۵</sup>

## ۲. سوبه‌های فعال‌سازی اسلام سیاسی

### ۱. هژمونی‌گرایی سیاسی غرب

هژمونی‌گرایی سیاسی غرب مهمترین عامل واکنش از سوی کشورهای شرق به ویژه جهان اسلام است که به وضوح از قرون وسطی تاکنون شاهد آن هستیم. به نحوی که می‌توان جنگ‌های صلیبی را به عنوان نخستین منازعات بین غرب و مسلمانان نام برد. آنچه در دوره معاصر این تضادها و منازعات را شدت می‌بخشد نظام سرمایه‌داری است. نظام سرمایه‌داری الگوها، نظام‌ها و ارزش‌هایی که در پیوند با سرمایه‌داران و صاحبان زر و زور باشد را در سطح جهان اشاعه می‌دهد، امانوئل والرشتاین علت اصلی منازعات در سطح جهانی را ماهیت نظام سرمایه‌داری می‌داند. در این روند، نظام سرمایه‌داری در مرکز کشورهای غربی ایجاد شد و به گونه‌ای تدریجی از تکامل ابزاری و عقلانی برخوردار گردید. به هر میزان که چنین تکاملی ایجاد گردد، امکان جدال و رویارویی جهان غرب با سایر حوزه‌های اقتصادی، استراتژیک و تمدنی افزایش بیش‌تری پیدا می‌کند.<sup>۶</sup>

بنابراین جوهره اصلی تمدن غرب را نظام سلطه شکل می‌دهد و همواره در صدد ارتقای قدرت سخت و نرم در سطح جهانی است. در مقاطع مختلف تاریخی نظام سلطه با ابزارهای گوناگون در صدد رویارویی و جدال با تمدن‌های شرقی به ویژه تمدن اسلامی بر آمده است. اگر چه برخی سخن از افول غرب می‌گویند لکن این به منزله کاهش منازعات و جدال غرب و اسلام نیست و چه بسا به این بحران شدت می‌بخشد و از تمام امکانات خویش جهت اقتدار خود در جهان استفاده می‌کند. زیرا تمدنی که در وضعیت افول قرار گیرد، جهت حفظ موقعیت و جایگاه خود در سطح جهانی به جدال‌گرایی روی می‌آورد. از این رو می‌توان گفت این وضعیت موجب کاهش منازعات در سطح تمدنی میان اسلام و غرب نمی‌گردد.

از سویی کشورهایی که در شرایط هژمونی‌گرایی قرار می‌گیرند، در تلاشند تا از یک سو ابزارهای مادی و عناصر قدرت خود را تقویت نموده و از سوی دیگر قابلیت‌های اجرایی و ابزاری خود را توجیه و عقلانی کنند. به گونه‌ای که در این وضعیت بیشترین استفاده را از آموزه‌های مذهبی جهت توجیه رفتارهای جهانی خود می‌برند. برای نمونه به





نظر می‌رسد آمریکایی‌ها بیش از سایر کشورهای غربی در وضعیت سلطه‌طلبی براساس آموزه‌های مذهبی عمل می‌کنند. زیرا مذهب یکی از مهمترین شاخص‌های ارتقاءدهنده موقعیت آمریکا محسوب می‌شود. به گونه‌ای که هانتینگتون بر ضرورت حداکثرسازی قدرت دینی جهت تقویت هویت تأکید می‌کند:

پروتستانیزم آمریکایی به وجود تضاد اساسی میان خیر و شر، حق و ناحق اعتقاد دارد. آمریکایی‌ها معتقدند که تحت هر شرایطی، رهنمون‌های کلی مطلق و روشنی در مورد خیر و شر وجود دارد... آمریکایی‌ها دائماً بر وجود شکاف میان استانداردهای مطلق که باید بر رفتار افراد و ماهیت جامعه‌شان حاکم باشد، تأکید می‌کنند.<sup>۷</sup>

بنابراین غرب معاصر جهت توجیه رفتارهای سیاسی و هجمه‌های فرهنگی و نظامی به شرق و جهان اسلام از مذهب استفاده می‌کند و برای خود رسالتی در سطح جهانی جهت انتشار و اشاعه ارزش‌های فرهنگی غرب مد نظر دارد. این رسالت‌گرایی غرب موجب حس برتری‌جویی به هنجارها، نمادها، ارزش‌ها و به طور کلی فرهنگ و تمدن غرب در ذهن انسان غربی ایجاد می‌کند. حال این ویژگی و مؤلفه با آموزه‌های شرقی به ویژه تمدن اسلامی سازگار نیست و موجب واکنش‌های متعددی از سوی متفکران اسلامی شده است که نظریه‌ها و جریان‌های مختلف فکری - سیاسی را در مواجهه با غرب به همراه داشته و باعث فعال‌سازی مجدد انسان مسلمان در دوره معاصر شده است.

## ۲-۲. هژمونی‌گرایی فرهنگی غرب از طریق هنجارسازی در سطح جهانی

تمدن غرب می‌کوشد تا جایگاه و موقعیت خود را از طریق تولید ارزش‌ها و هنجارهای بین‌المللی و گسترش آن به کشورهای دیگر تثبیت نمایند. در این راستا جهت سلطه بر اذهان انسان شرقی و امتناع آنان در پذیرش تولیدات فرهنگی و ارزشی غرب، از طریق ابزارهای نرم قدرت استفاده می‌کنند. زیرا قدرت نرم بیانگر جلوه‌هایی از هنجارسازی سازمان‌یافته است و به عبارت دیگر قدرت نرم ترکیبی از شیوه‌های آمرانه و متقاعدکننده می‌باشد. آنچه می‌تواند هنجارهای غربی همچون آزادی‌خواهی، برابری، دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق بشر، قانون‌گرایی را در شرایط کنونی، جهانی و مورد پذیرش افکار عمومی جهان نماید تنها مکانیزم‌های نرم قدرت است که توأم با اقتناع و رضایت است. از این رو به نظر می‌رسد هنجارسازی در سطح جهانی شگرد دیگر غرب است که به موازات الگوهای سخت قدرت، تلاش می‌کند از طریق الگوهای متقاعدسازی بهره گرفته و



ارزش‌ها و هنجارهای خود را جهانی نماید و این هنجارسازی خود روشی است برای به چالش کشیدن جریان‌های پردکننده اندیشه‌های غربی. این روش می‌تواند غرب را به دو سلاح سخت و نرم قدرت رهنمود سازد که در صورت موفقیت هژمونی و سلطه خود را با هزینه‌های کمتری ایجاد خواهد کرد. حال این نوع از رفتارها و تولیدات ارزش‌ها و هنجارسازی‌ها موجب فعال شدن جریان‌ها و نحله‌های فکری - سیاسی در کشورهای اسلامی شده است که هر کدام به نحوی واکنش نشان داده و غرب و تمدن غربی را به چالش می‌کشند. زیرا این ارزش‌ها و هنجارها را مطابق با اصول و مبانی اسلامی نمی‌داند.

گفتمان اسلام سیاسی بیشترین حملات را به این آرمان‌های غربی از خود نشان داده است چه از منظر این گفتمان، کشورهای غربی در صددند تا با تأکید بر موضوعاتی همچون دموکراسی، حقوق بشر، آزادی و... چهره امپریالیستی خود را پنهان نمایند و از این هنجارها برای حداکثرسازی قدرت نفوذ خود استفاده می‌کنند. و به عبارتی هر گونه تهاجم به کشورهای دیگر را از این طریق توجیه می‌کنند. بنابراین هنجارسازی را می‌توان به مثابه پنهان نمودن اهداف ایدئولوژیک و رویکرد امپریالیستی جهان غرب در برخورد با تمدن‌های دیگر دانست. آنان در این رویارویی تلاش می‌کنند ارزش‌ها و هنجارهای غربی را به عنوان قواعد عام و جهان‌شمول در نظام جهانی حاکم نمایند.

جریان‌های گوناگون اسلام سیاسی تبعیت کامل از هنجارهای غربی را برخلاف مبانی اسلام می‌دانند، حتی گفتمان اسلام سیاسی لیبرال که متأثر از جریان‌های فکری غربی است، تبعیت کامل را نمی‌پذیرد. برای نمونه هنجارهایی مثل دموکراسی لیبرال، فردگرایی لیبرالی، حقوق بشر غربی، آزادی لیبرالی، تسامح و تساهل دینی، سکولاریسم، پلورالیسم، اومانیزم و... به نحو مطلق با مبانی اسلامی سازگار نیست و از آن‌جا که تمدن غرب می‌کوشد قواعد عام بین‌المللی را در نظام جهانی مبتنی بر این هنجارها استوار سازد و از طریق مکانیزم‌های سخت و نرم قدرت آنها را نهادینه نماید، از سوی جریان‌های اسلامی در جهان اسلام مورد تردید قرار گرفته و مقاومت صورت می‌گیرد. این مقاومت موجب تهدیداتی از سوی دنیای غرب می‌شود و جریان‌های اسلام‌گرا را به عنوان دشمن تلقی نموده و تحت عناوینی همچون سازمان‌ها و جریان‌های تروریستی، دولت‌های حامی تروریسم، دولت‌های یاغی و محور شرارت از آنان یاد می‌شود و مانع جهان‌گرایی و جهان‌شمولی ارزش‌های غربی می‌شود.

از آنجا که جهان اسلام، با تأسی بر مبانی اسلامی، چارچوب‌ها و الگوهای نظری،



عینی و رفتاری خود را صورتبندی و براساس شاخص‌های درون ساختاری تنظیم می‌کند. این امر زمینه‌های لازم برای تضادهای هنجاری بین اسلام و غرب را فراهم می‌سازد، چه از یک سو غرب در پی جهانی‌سازی ارزش‌ها و هنجارهای لیبرالی در کشورهای اسلامی است و از سوی دیگر جهان اسلام هم با ارزش‌های اسلامی زندگی فردی و اجتماعی را سامان می‌دهند. از این رو تضادهای هنجاری بین حوزه‌های مختلف سیاسی و تمدنی در آینده هم وجود داشته و تنازعات بین‌المللی را به همراه خواهد داشت.

#### ۲-۳. اسلام‌ستیزی غرب پس از ۱۱ سپتامبر

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ضدیت با اسلام و اسلام‌هراسی در جوامع غربی به اوج خود رسید و این حادثه را هشدار برای تمدن غرب پنداشته و به مقابله برخاستند برای نمونه جسارت به قرآن در ماه گذشته در این چارچوب قابل تحلیل است. تحلیل محتوایی رسانه‌ها و اظهارات سیاستمداران غربی حاکی از آن است که دنیای غرب تلاش می‌کند با برجسته‌سازی اقدامات برخی افراط‌گرایان در کشورهای اسلامی، مذهب اسلام را به عنوان یک تهدید واقعی علیه تمدن غرب مطرح سازند و از این طریق با غیریت‌سازی، هویت غربی خویش را بازسازی نمایند. هر چند این نوع برخورد با مسلمانان و اسلام در جهان غرب پدیده‌ای جدید نیست، اما در حال حاضر با شدت و حدت بیشتری روبه‌روست. هراس بنیادین غرب از جهان اسلام به دلیل رشد موج اسلام‌گرایی در غرب است که در قلب اروپا اسلام‌گرایی رو به افزایش است. بنابراین این نگرش به اسلام موجب فعال‌سازی مجدد ذهن انسان مسلمان در دوره معاصر است که با توجه به دغدغه اصالت و معاصرت در صدد حفظ هویت اسلامی خویش است.

#### ۲-۴. سیاست مذهب‌زدایی حاکمان

فرایند ظهور و فعال‌سازی اسلام سیاسی صرفاً دلایل بیرونی ندارد، بلکه به عوامل داخلی نیز بستگی دارد. هر چند این تحقیق در صدد بررسی عوامل داخلی نبوده و عمدتاً بر عوامل خارجی تأکید دارد، اما به اختصار به یک عامل داخلی که به نحوی ارتباط با غرب دارد اشاره می‌گردد. اقدامات و برنامه‌های برخی حاکمان کشورهای اسلامی از جمله، سیاست‌های مذهب‌زدایی، تقلیل جایگاه و منزلت اجتماعی روحانیت، کم‌رنگ شدن ارزش‌ها و هنجارهای دینی، به نحوی فرایند غیریت‌سازی را تشدید کرد. این اقدامات در

اکثر کشورهای اسلامی رخ داد. این برنامه‌ها و سیاست‌های ضد مذهبی سران کشورهای اسلامی موجب دلسردی مردم نسبت به رفتار سیاسی حاکمان گردید. این مهم موجب شد مردم و روحانیت دولت را به منزله «یک غیر» و دشمن تلقی نمایند. این غیریت در دو جبهه داخلی (غیریت حاکمان) و خارجی (غیریت‌سازی با غرب) به اوج خود رسید که نتیجه آن فعال‌سازی جنبش‌ها و جریان‌های اسلام‌گرا در ممالک اسلامی است. ایران و ترکیه نمونه بارز پروژه مذهب‌زدایی حاکمان در عصر رضاه شاه و آتاتورک است. اقدامات پهلوی اول در اجرای سیاست‌های مذهب‌زدایی، فرایند غیریت‌سازی را تشدید کرد و در دهه چهل، با پهلوی دوم ادامه یافت. براینده و محصول این سیاست‌ها منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد. چه گفتمان اسلام سیاسی در ایران از یک سو تمام جریان‌های غرب‌گرا در داخل کشور از سوی دیگر گفتمان پهلویسم را نفی کرد. و محوریت فعالیت‌های خود را براساس ارزش‌های اسلامی استوار ساخت. بابت سعید در فرایند تحولات اسلام سیاسی و علل تفوق اسلام‌گرایی در جهان اسلام در دوره معاصر، دیدگاه‌های مطرح شده را بررسی می‌کند و پنج دیدگاه کلی را ذکر می‌کند. از جمله: شکست‌نخبان غیرمذهبی ملی‌گرا، فقدان مشارکت سیاسی، بحران خرده بورژوازی، دلارهای نفتی و توسعه اقتصادی نابرابر، و اثرات زوال فرهنگی<sup>۱</sup> هر چند سعید هیچ یک از دیدگاه‌های فوق را نمی‌پذیرد. و صرفاً دلایل جامعه‌شناختی و اقتصادی را دلیل بر فعال شدن جنبش‌های اسلام‌گرا تلقی نمی‌کند. بنابراین آنچه به نظر می‌رسد در فعال‌سازی و نیز پیروزی اسلام سیاسی در برخی کشورهای اسلامی اهمیت بسزایی داشته است سیاست‌های ضد مذهبی در این کشورها بوده است.

### ۳- تحلیل رویارویی غرب و اسلام سیاسی

رویارویی اسلام و غرب پدیده جدیدی نیست و ریشه‌های تاریخی دارد. واکنش و هراس غرب همواره از رشد و گسترش اسلام بوده است. چه به عقیده آنان از آغاز اسلام تا کنون چند مرحله غرب را به چالش کشیده است. قرن‌های اولیه هجری، جنگ‌های صلیبی، توسعه امپراطوری عثمانی و رشد اسلام‌گرایی و ارزش‌های اسلامی در قلب اروپا و آمریکا همگی حاکی از هراس غرب از اسلام است. توسعه اسلام در قرون نخستین اسلامی (قرن هشتم میلادی) نوعی هراس از اسلام و مسلمانان را در دنیای مسیحیت به ویژه در کشورهای هم‌چون ایتالیا، فرانسه و اسپانیا ایجاد کرد به طوری که حضور



مسلمانان در اسپانیا و حکومت‌های اسلامی «اندلس» هشتصد سال به طول انجامید. در دوره جنگ‌های صلیبی در قرون یازده تا سیزده میلادی با اعلان جهاد علیه مسلمانان، مواجهه غرب با اسلام و مسلمانان وارد دوره جدیدی شد که همراه با فراز و فرودهایی از شکست و پیروزی برای مسلمانان و غربی‌ها همراه بود. سلطه امپراتوری عثمانی بر بیزانس پایتخت روم شرقی در قرن پانزدهم میلادی و تحت کنترل در آوردن بخش‌های وسیعی از اروپا، مسیحیان ارتدوکس را در مناطق گسترده‌ای تحت کنترل مسلمانان قرار داد. و قلمرو مسیحیت کاتولیک را هم‌مرز با مسلمانان ساخت و این مصادف است با اوج شکوفایی تمدن اسلامی از جنبه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و... که تأثیرات شگرفی بر توسعه علمی و فرهنگی غرب برجا گذاشت.

پس از ظهور رنسانس در اروپا، به تدریج شاهد رشد و شکوفایی علمی و فنی مغرب زمین و از سوی دیگر توقف، انفعال و رکود در جهان اسلام هستیم. این مسأله تا حدی از نگرانی غرب نسبت به اسلام کاست. از این زمان به بعد غرب حالتی تهاجمی به خود گرفت و روز به روز عناد و دشمنی خود را با مسلمانان افزایش داد.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و احیای مجدد ارزش‌های اسلامی و بازیابی مجدد هویت اسلامی، موج احیاگرایی در کشورهای اسلامی آغاز گردید. این مسأله مجدداً موج هراس از اسلام و مسلمانان را در دل غرب زنده کرده و رویارویی اسلام و غرب مجدداً ابعاد جدیدی یافت. از این رو کشورهای غربی با ابزارها و مکانیزم‌های سخت و نرم قدرت در پی خاموش نمودن شعله‌های اسلام در منطقه و جهان بر آمدند و جنگ‌های گوناگونی به راه انداختند. اما با آغاز قرن ۲۱ و مصادف شدن آن با واقعه یازده سپتامبر این مواجهه فراگیرتر شد و نظریه‌پردازان با ارائه تئوری‌هایی همچون «پایان تاریخ»، «جنگ تمدن‌ها» و... در صدد تئوریزه کردن تهاجم غرب به جهان اسلام برآمدند. و بسیاری از حملات تروریستی را در جهان به مسلمانان نسبت داده و موجب حمله به کشورهای هم‌چون عراق و افغانستان شدند زیرا خشونت‌گرایی را جزء ذاتیات اسلام دانسته و به مقابله برخاستند. بنابراین موج جدید اسلام‌ستیزی در جهان شکل گرفت. مراد از اسلام‌ستیزی، تنها ضدیت با مسلمانان نیست، بلکه به عنوان حمله به تمامیت مذهب اسلام به عنوان مشکل اصلی جهان و معرفی دین اسلام به عنوان افراط‌گرایی است و این مسأله حضوری جدی در جوامع غربی و رسانه‌های مؤثر بر افکار عمومی جهانی پیدا کرده است. برای مثال در یک بررسی مشخص شده است که بیش از ۸۵٪ اخبار مربوط به مسلمانان و

اسلام در تلویزیون ملی سوئد ضد مسلمانان و منفی است<sup>۹</sup> از این منظر در بسیاری از درگیری‌ها مقصر اصلی را مسلمانان می‌دانند.

دو تمدن اسلام و غرب با توجه به تفاوت‌های هویتی و تاریخی مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرند. این دو تمدن در دوره‌های مختلف براساس نیازهای استراتژیک خود به منازعه برخاسته و یا یکدیگر را تهدید می‌کنند. بر این اساس منازعات آن دو را در دوره معاصر مبتنی بر عناصر و نشانه‌های هویتی و تمدنی استوار بوده و حاکی از آن است که این گزاره‌ها و عناصر فرهنگی و هویتی است که کلید اصلی تولید منازعه در ساحت عمل است. بنابراین چرایی رویارویی غرب با اسلام سیاسی یا اسلام‌گرایی در دوره معاصر را عناصر استراتژیک هویتی و تمدنی باید جست‌وجو نمود. و از سویی کلید ایجاد تفاهم و یا هر گونه رفع خصومت نخست در فهم بنیان‌های معرفتی و هویتی دو تمدن است. تا از طریق شناخت صحیح و یافتن اصول و شاخص‌های مشترک فرهنگی، دینی و تمدنی، راه‌های نزدیکی به هم جهت رفع چالش‌ها و خصومت‌های تاریخی فراهم شود. از سویی آنچه امروزه در عالم واقع رخ نموده است حاکی از تشدید شدن منازعات تمدنی بین اسلام و غرب است و می‌توان گفت در هیچ دوره تاریخی پیچیدگی منازعات و گستردگی آن به میزان شرایط امروزی نیست. و این مسأله خود موجب هراس از یکدیگر شده و زمینه‌های ظهور جنگ‌های بزرگ را فراهم می‌کند. در حالی که در ساحت اندیشه و نظر وجوه اشتراک فراوانی در سطح تمدن بین اسلام و غرب وجود دارد که به نوعی مغفول مانده و یا منافع برخی در تضاد و تعارضات این دو تمدن بوده و مانع از نزدیکی آن دو می‌شوند.

مذهب مهم‌ترین نهادی است که به لحاظ تاریخی توانسته است موجب نزدیکی، یا دوری و یا صلح و جنگ در جهان شود و نقش ویژه‌ای در روابط بین کشورها و ملت‌ها ایفا می‌کند. برای نمونه جنگ‌های صلیبی طولانی مدت هر چند دغدغه‌های دیگری را تعقیب می‌کردند لکن با نام دین و مذهب و احیای ارزش‌های و نمادهای دینی بین دو تمدن اسلام و غرب رخ داد و همین‌طور بسیاری از جنگ‌ها حتی در درون یک تمدن و در بین نحله‌ها و فرقه‌های خاص یک مذهب رخ داده است. و چه بسا مذهب مهم‌ترین عامل بسیج اجتماعی و وحدت در مقابل تمدن دیگر است. به عبارت دیگر مذهب هم موجب همگرایی تمدنی و هم واگرایی می‌شود. از این‌رو می‌توان مذهب را مهم‌ترین نشانه و عامل دوری و یا نزدیکی دو تمدن اسلام و غرب در دوره معاصر نامید. آنچه امروزه



اهمیت بررسی مذهب را دو چندان می‌کند، رشد جریان‌های احیاگرایی مذهبی در اسلام و غرب است. زیرا شواهد حاکی از این است که بسیاری از جوامع از دهه‌های آخر قرن بیستم به بعد، در روند مذهب‌گرایی و ارزش‌گرایی دینی قرار گرفته‌اند. و این مسأله زمینه‌بازسازی، بازیابی هویت را در تمدن‌های مختلف به ویژه اسلام و غرب فراهم آورده است. چرا که شاهد تأثیرگذاری ارزش‌ها و هنجارهای مذهبی در درون سیستم و نظام‌های سیاسی به ویژه در قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری‌های کشورها در سطح نظام بین‌الملل هستیم و موج مذهب‌گرایی نه تنها در بین مردم، بلکه نخبگان سیاسی و علمی کشورها را تحت تأثیر قرار داده و به آن گرایش پیدا کردند و آشکارا می‌توانند عقاید مذهبی خود را حتی در وضع قوانین عادی کشورهای خود اعلام و بکار گیرند. در حالی که گذشته به ویژه از رنسانس به بعد تحت تأثیر اندیشه‌های سکولار حتی از اظهار گرایش‌های مذهبی خود در عرصه اجتماع و سیاست محروم بوده‌اند. بنابراین رشد مذهب‌گرایی در اسلام و غرب حاوی پیامدهای فراوانی در ساحت نظر و عمل می‌باشد.

در شرایط کنونی آنچه موجب تعارضات در سطح تمدنی بین اسلام و غرب شده است، حس خود برتری‌بینی و سلطه‌جویی تمدن غرب است، زیرا غرب احساس می‌کند آخرین مدل‌های اداره یک زندگی سعادت‌مندانانه را کشف نموده، به طوری که از قابلیت‌های مؤثری در اداره جهان برخوردار است. از این رو در صدد اشاعه و صدور الگوهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود در قالب ارزش‌ها و هنجارهای مدرن به جهان است تا از این طریق اراده خود را بر سایر کشورها تحمیل نماید. هر چند برخی از سطحی‌نگران، تضاد اسلام و غرب را تنها به ساحت‌های اقتصادی تقلیل داده‌اند و ابعاد فرهنگی، ارزشی، سیاسی و... را یا مورد غفلت قرار داده و یا نشأت گرفته از نگاه سطحی آنان به این موضوع دارد، اما این مسأله عمق و ژرفای بیشتری دارد. حال اسلام‌گرایان در غرب و گفتمان‌های اسلام سیاسی در کشورهای اسلامی در مقابل این نگرش به مقابله برخاسته و در صدد بازسازی هویت اسلامی - ملی خود در کشورهای اسلامی می‌باشند. چه مهم‌ترین جوهره این تعارضات تمدنی، هویتی است.

از سویی با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، دنیای غرب نیازمند غیریت‌سازی‌های نوینی بود تا همواره دشمن فرضی را برای شهروندان خود برجسته‌سازی نماید. از این رو به یاری تئوری‌ها و نظریه‌ها سیاسی دشمنانی در سطح تمدنی تولید نموده که اصلی‌ترین آنان، اسلام‌گرایی یا اسلام سیاسی در درون تمدن اسلامی است. به نظر می‌رسد



پژوهشگران حوزه فرهنگ و تمدن در غرب کوشش می‌کنند تا شکل خاصی از روابط بین کشورها ایجاد کنند که بر قالب‌های هویتی و فرهنگی مبتنی باشد، و عمده تعارضات اسلام و غرب هم ریشه‌های فرهنگی و هویتی دارد. از این رو فهم این ساحت از خاستگاه‌های تولید کنش و رفتار در سطح جهانی حائز اهمیت است.

بنابراین ارتباط بین اسلام‌گرایی و پدیده مدرنیته مسأله پیچیده‌ای است. چه هم اسلام‌گرایی در دهه‌های گذشته تحولات و تطوراتی به خود دیده است و هم شرایط دنیای متجدد پیچیده‌تر شده است. اما می‌توان گفت بنیاد تمدن جدید غرب و مدرن بر اساس فعالیت و عاملیت انسان در سطح همگانی استوار است. چه تکنولوژی جدید چیزی جز دخل و تصرف مؤثر انسان‌ها در طبیعت نیست، که خود بر پایه توانمندی و فعالیت نوع بشر صورت‌بندی شده است. و همین‌طور احساس ذی‌حق بودن در خصوص مشارکت فعال در حوزه‌های عمومی به نوبه خود ریشه در فعالیت و عاملیت قاطبه مردم دارد. بنابراین مدرنیته انسان را مؤثرترین سازنده تمدن تلقی می‌کند. از سوی دیگر ادیان ابراهیمی نیز همواره مفهوم عاملیت و فعالیت انسان‌ها را به طور ضمنی در خود حمل کرده‌اند و در مسیر درست تاریخی خود در برهه‌ای این مفهوم را از حالت بالقوه‌گی به بالفعل در آورده‌اند. انسان در اندیشه اسلامی به عنوان خلیفه‌الله در زمین و تمدن ساز می‌باشد.

در برخی از جغرافیای جهان اسلام به نظر می‌رسد که عاملیت انسانی از بطن خود اسلام در حال رسیدن به منصفه ظهور است برای نمونه انقلاب اسلامی ایران حاکی از نقش مردم در ساختن جامعه و تمدن اسلامی در دنیای جدید است و آنچه در ایران اتفاق افتاده است حاکی از رشد بسیار سریع احساس توانمندی مردم و فعالیت انسانی در دستیابی به اهداف و حقوق انسانی است. اما در دیگر جوامع اسلامی این فرایند به کندی صورت می‌گیرد. برای نمونه، اسلام‌گرایان در مصر تا حد کمتری روی فعالیت انسانی در ساختن تمدن اسلامی تأکید کرده‌اند و در نتیجه جنبش‌های اسلامی سلفی، کمتر به نوآوری بشری در ایجاد تمدن روی آورده‌اند.

آنچه فعالیت و عاملیت انسانی در تمدن اسلامی را با مشابه آن در تمدن غرب متمایز می‌کند این است که ساختار شکل‌گیری فعالیت انسان از طریق ذات الهی تولید آن چنان نظام خود کفایی می‌کند که تا حدود زیادی درهای خود را به روی تأثیرپذیری از خارج می‌بندد. زیرا نظام فکری - منتج از ادیان و مذاهب توحیدی که توانمند شدن انسان‌ها را





یکی از اهداف اصلی ولی ضمنی خود می‌شمارد نظامی است بسیار مقتدر که کمتر تأثیر بنیادی از خارج می‌پذیرد. به همین روی وارد کردن مبانی مدرنیته از غرب در جهان اسلام، در اکثر موارد امری دشوار به نظر می‌رسد. اما تمدن‌های دیگری همچون ژاپن، چین، و کره که فاقد مؤلفه‌های قوی عاملیت انسان‌ها بوده‌اند بسیار راحت‌تر مبانی مدرنیته را از غرب اخذ کرده‌اند و براساس تجربه تاریخی خود نوعی تجدد را در کشورهای خود سامان دادند.

بنابراین ورود ارزش‌ها و هنجارهای مدرنیته به جغرافیای جهان اسلام موجب شکل‌گیری کانون‌های مقاومت در این کشورها شده از این رو دغدغه تمدن غرب از توسعه و پیشرفت جنبش‌های اسلام‌گرا در کشورهای اسلامی این است که اگر اسلام‌گرایان قدرت را به دست گیرند، درباره رابطه با فرهنگ و تمدن غرب چه خواهند کرد؟ چه اقدامی در مقابل غرب انجام خواهند داد، آیا رویه‌های کنونی مواجهه آنان با غرب تغییر خواهد کرد؟ آیا اسلام سیاسی و احیایی اقدام به تلاش برای حفظ هویت خود و صیانت آن از گزند ارزش‌های غربی خواهد کرد؟

برخی از تحلیل‌گران به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اسلام‌گرایی را به عنوان اوج تفکر غیرعقلانی، اقتدارطلب و ضد دموکراتیک می‌شناسند. و برخی دیگر آن را همچون پدیده‌ای منزوی می‌نگرند و درباره ماهیت و اهداف آن پرسش می‌کنند و در این بین فراموش می‌کنند که تحولات جهانی و تأثیرات جنبی آنها در پیدایش و فعال‌سازی اسلام سیاسی مؤثر بوده‌اند.

به نظر نویسندگان غربی، آنچه که به عنوان ارزش‌های غربی نامیده می‌شود، مانند آزادی، دموکراسی و فردگرایی از دید مردمان کشورهای اسلامی همچون حرف‌های تو خالی تلقی می‌شود. و از سویی ناموفق ماندن اقتصاد و نبود وحدت اجتماعی در این کشورها را به وجود حاکمان فاسد نسبت می‌دهند.<sup>۱</sup> بدون اشاره به این که نخبگان حاکم، اغلب به کمک غرب به حاکمیت دست پیدا کردند.

اسلام‌گرایی و احیاگرایی اسلامی عمدتاً با تفاسیر متعددی روبروست. یکی از مهم‌ترین تفاسیر غربی از جنبش اسلام‌گرایانه، این ادعاست که بحران‌های اقتصادی و اجتماعی تنها علت ظهور جنبش‌های اسلام‌گرا در کشورهای اسلامی است. در دهه‌های اخیر پژوهش‌های غربی متعددی به منظور بررسی حرکت اسلام‌گرایی و فهم این پدیده و ویژگی‌ها، مراحل رشد و نمو و بنیان‌های این قرائت از اسلام ارائه شده است. لکن هر

کدام با توجه به دغدغه‌های سیاسی، امنیتی و استراتژیکی موضوع را مورد بررسی قرار داده‌اند. با وجود این در غالب نگرش‌ها و پژوهش‌های غربی به استثنای برخی‌ها تحقیقات عمیق، تقریباً می‌توان گفت که عمدتاً پدیده اسلام‌گرایی معاصر و توسعه روز افزون آن را با تمرکز بر ابعاد اقتصادی و اجتماعی آن تفسیر می‌کنند و ابعاد اجتماعی و اقتصادی تنها علت رشد پدیده اسلام‌گرایی تلقی می‌کنند. این تحلیل حتی در میان نویسندگان مسلمان نیز شایع شده است. در سال‌های اخیر بسیار دیده می‌شود که برخی می‌کوشند تا میان حرکت‌ها و جنبش‌های مربوط به بیداری اسلامی از یک‌سو و فقر و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، ارتباط برقرار نمایند. این رویکرد بیانگر آن است که پدیده اسلام‌گرایی، زبان گویای بحرانی است که جهان اسلام به ویژه در جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی خود با آن مواجه است. آنچه در این تفسیر نمایان است، عدم اصیل دانستن پدیده اسلام‌گرایی است. و در صورت گذار از بحران‌های اقتصادی و اجتماعی مردم از اسلام‌گرایی دست برخواهند داشت. این تحلیل در بین نویسندگان عرب از جمله «صالح بولید مراکشی»، «رفعت سید مصری» و «عفیف الاخضر تونسسی»، در ایجاد ارتباط ارگانیکی میان بحران‌های اقتصادی و اجتماعی از یک‌سو و ظهور جنبش‌های اسلام‌گرایانه از سوی دیگر، رایج و شاخص‌تر است.<sup>۱۱</sup>

اما این تحلیل ناکافی به نظر می‌رسد. چه این‌گونه تفسیر، یک پدیده گسترده را که از لحاظ جغرافیایی از غرب تا شرق اسلامی را به یک عامل واحد (عامل اقتصادی و اجتماعی) تقلیل می‌دهد. در حالی که اوضاع اقتصادی و اجتماعی در این گستره جغرافیایی کاملاً متفاوت است تا جایی که برخی از کشورهای اسلامی بیشترین درآمد سرانه ملی را در سطح جهان دارا هستند. به علاوه این تفسیر ساده‌انگارانه و سطحی است زیرا حیات فرهنگی و روحی انسانی را با وجود غنا و تنوع آن، به عامل واحدی، اقتصادی یا اجتماعی باز می‌گرداند که ریشه در گرایش‌ها و باورهای هر چند وجود این معیارها را در تحلیل فراز و فرود این جنبش‌های اسلام‌گرا قابل انکار نیست لکن آن را به عنوان عنصر اساسی نمی‌توان تلقی نمود چه رسد به این که تنها عامل به حساب آوریم. بنابراین برخلاف تفسیر اجتماعی و اقتصادی، می‌توان پدید اسلام‌گرایی را به عنوان یک جنبش و احیای ذاتی تفسیر کرد که جهان اسلام امروزه با آن مواجه است.

## ۱. واکنش غرب به اسلام سیاسی (اسلام‌گرایی)

عمده جنبش‌های اسلامی سدهٔ اخیر، با فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، تحت تأثیر گرایش‌های ناسیونالیستی و ضد استعماری نضج یافتند اما پیروزی انقلاب اسلامی ایران موجب دمیدن روح تازه‌ای در کالبد جنبش‌های اسلامی دهه‌های گذشته شد. این ماهیت اصیل همان تجدید حیات اسلامی، اسلام سیاسی و یا به تعبیر امام خمینی؛ بازگشت به مفاهیم اسلام ناب محمدی<sup>۶</sup> در اداره جامعه است. هر چند در برخی از جنبش‌های قبل از انقلاب اسلامی نیز برخی از مفاهیم اسلامی نمود می‌یافت اما باید اذعان کرد که ناسیونالیسم هم موتور محرک جنبش‌ها به حساب می‌آمد. اما بعد از انقلاب اسلامی گفتمان اسلام سیاسی، حاکم بر جنبش‌های مردمی جهان اسلام گشت. در مقابل جهان غرب نیز ناگزیر می‌بایست راه حلی برای مقابله با آن می‌یافت. دولت‌های غربی به منظور حذف دال برتر اسلام سیاسی در کشورهای اسلامی، راه‌های متفاوتی را تجربه می‌کردند. برای نمونه، مقابله مستقیم نظامی با ایران به عنوان فعال نمودن جریان اسلام سیاسی، و خطرناک جلوه دادن انقلاب اسلامی برای منطقه خاورمیانه، پروژه دموکراتیزاسیون در منطقه، تهاجم به کشورهای اسلامی به بهانهٔ مبارزه با تروریسم و... که جملگی حاکی از برنتابیدن جریان اسلام سیاسی است.

غرب با توجه به تجربه تاریخی خود تلاش می‌کند با حربه‌های جدید در مقابل گفتمان اسلام سیاسی، آن را به چالش بکشد. از این رو راه حل اخیر غرب برای این معادله دامن زدن به اختلافات مذهبی و فرقه‌ای است. جنگ‌های یکصد ساله مذهبی اروپا که با کشمکش کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در بوهم چک اسلواکی در سال ۱۶۱۸ میلادی آغاز و در سال ۱۶۴۸ با عهدنامه صلح وستفالی به پایان رسید. صلح وستفالی علاوه بر تنظیم مرزهای اروپا موجب شد هر یک از ایالات آلمانی امپراتوری روم مستقل شدند، کالونیسیم به رسمیت شناخته شود و از همه مهم‌تر توافق عمومی برای به حاشیه راندن مذهب از مناسبات اجتماعی اروپا بود<sup>۱۲</sup> سکولاریسم اولین بار در معاهده وستفالی به مفهوم خروج برخی سرزمین‌ها از تملک کلیسا به کار رفت.

و پس از آن به تدریج، معانی دیگری همچون ترخیص کشیشان، تفکیک دین از سیاست، تفوق دولت بر کلیسا و در نهایت طرد دین از ساحت حیات اجتماعی انسان را به خود گرفت. حال غرب تلاش می‌کند با استفاده از تجربه تاریخی خود، منازعات فرقه‌ای و مذهبی را در جهان اسلام تشدید نماید تا این‌که جامعه اسلامی با مشاهده درگیری‌های



طولانی بین مذهبی، نسبت به اصل دین و حدود و ثغور دخالت دین در اجتماع تردید کند و به نوعی تأثیر گزاره‌ای دین و مذهب را بر روابط اجتماعی کمرنگ نموده و سکولاریسم را حاکم نماید تا از این طریق گفتمان اسلام سیاسی را که موجب هراس بنیادین برای غرب شده است را به حاشیه براند. بنابراین غرب با مد نظر قرار دادن این تجربه راه حل حذف اسلام سیاسی را در میان مسلمانان، دامن زدن به اختلافات فرقه‌ای و به راه انداختن جنگ‌های مذهبی می‌بیند. و در این راستا فعالیت‌های گسترده‌ای را تدارک دیده است.

از آنجا که بخشی از جمعیت کشورهای غربی را مسلمانان تشکیل می‌دهند از این رو تلاش می‌کند تا قرائت و برداشتی معتدل از اسلام را برای آنان فراهم نماید تا از این طریق از اسلام‌گرایی افراطی در غرب جلوگیری نمایند. الیور روی اسلام‌شناس فرانسوی بر این باور است که در اروپا عکس‌العمل‌های روزمره به تهدید اسلام‌گرایی افراطی، تا کنون به توسل‌جویی به مسلمانان میانه‌رو اما سنتی در کشورهای خودی یا به درخواست برای انجام اصلاحات در اسلام سنتی محدود بوده است. با این وجود تصورات مسلمانان محافظه‌کار و میانه‌رو از زمان بسیار عقب‌مانده و اصولاً به انجام پیوند مجدد میان جامعه مهاجر و سرزمین‌های مادری محدود است. پیامد چنین موضعی یگانگی به مراتب بیشتر نسل بعدی از محیط و فرهنگ اروپایی و نیز در جذب شدن در جوامع غربی است. به نظر آقای روی، تکامل اسلام اروپایی به سوی دین خالص را باید مورد حمایت قرار داد. دین خالص یعنی آزادی ایمان بدون پذیرش فرهنگ‌های دیگر، موعظه کردن به زبان‌های اروپایی، مسجدهایی که اجازه دارند در چشم‌انداز شهرهای اروپایی فضای مخصوص خود را داشته باشند و تربیت دینی براساس الگوهایی که مشابه آنها برای مسیحیان و یهودیان پیش‌بینی نشده است. بنابراین اسلام باید در معرض همان رفتاری قرار گیرد که ادیان دیگر قرار گرفته‌اند و باید از همان امتیازها برخوردار گردد. از نظر وی باید یک الگوی اروپایی و جهانشمول از متدین بودن ایجاد کرد و مسلمانان را بیش از این به یک فرهنگ زوال یافته و سپری شده پس نفرستاد، باید مدلی مخالف با اسلام‌گرایی القاعده ارائه کرد به نحوی که ایمان را با مدرنیته توأم ساخته و آن هم در یک محتوای امیدبخش و نه مایوسانه و این همان چیزی است که اکثر مسلمانان اروپایی خواهان آن هستند.<sup>۱۳</sup>

برخی از متفکرانی که با رویکرد فرهنگی و تمدنی، اسلام و غرب را مورد مطالعه قرار داده و اساساً دغدغه‌های هویتی را در مطالعات خود تعقیب می‌کنند، عمده تعارضات بین



این دو را از نوع هویتی و اعتقادی تلقی می‌کنند. برای نمونه البرت حورانی بر این باور است که تعارض اسلام و غرب بنیادین است. به این معنا که دنیای غرب نه تنها با اسلام‌گرایان در تعارض است، بلکه آنان حتی نسبت به اسلام و ارزش‌های برآمده از دین هم خصومت می‌ورزند. از این رو جدال بین آنها ماهیتی اعتقادی و هویتی دارد زیرا مبنای این منازعات اسلام و غرب به موضوعات ایدئولوژیک و اعتقادی مربوط می‌شود. به اعتقاد حورانی باور اکثر تقابل‌گرایان غربی با اسلام‌گرایی این است که آنان اسلام را یک دین ساختگی دانسته و کسانی که مردم را به اسلام دعوت می‌کردند اساساً انگیزه‌های آن‌ها با شمشیر تبلیغ می‌شد<sup>۱۴</sup> به عبارت دیگر خشونت را در ذات اسلام جست و جو می‌کنند. بنابراین دنیای غرب پس از فروپاشی شوروی، جنگ سرد دیگری آغاز نمودند که روی اصلی آن با تمدن اسلام به ویژه جریان فکری - سیاسی اسلام سیاسی است و آن را به عنوان دشمن اصلی تمدن غرب در نظر می‌گیرند. از این رو تلاش می‌کنند تا جلوه‌ای از ستیزش و رویارویی‌های از نوع سخت و نرم را با دشمنان جدید سازمان‌دهی نمایند. این نگاه غرب به جهان اسلام موجب فعال‌سازی ذهن مسلمانان و واکنش‌های جدی از سوی جریان‌های فکری - سیاسی در جغرافیای جهان اسلام شده است که مهمترین نماینده آن گفتمان اسلام سیاسی است.

## ۲. دلایل هراس غرب از اسلام سیاسی

با جستاری در مناسبات اسلام و غرب از آغاز تاکنون، می‌توان به دلایل جامعه‌شناختی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی ... در گسترش اسلام‌ستیزی در غرب اشاره کرد که به نوعی موجب منازعات و درگیری‌هایی در دوره معاصر شده است.

### ۱-۲. عامل تاریخی

از جهت تاریخی، گسترش اسلام در غرب و تشکیل حکومت‌های اسلامی در بخش وسیعی از اروپا به طوری که مسلمانان بیش از ۸۰۰ سال بر بخشی از اروپا (اندلس) حکومت کردند و اسپانیا قسمتی از امپراطوری بزرگ عرب شد و شهر قرطبه مدت ۵۰۰ سال پایتخت و مرکز حکومت بود و تحولات شگرفی را در اروپا موجب شد.<sup>۱۵</sup> اما همواره غربی‌ها از اسلام و مسلمانان هراس داشتند. همچنین با شروع جنگ‌های صلیبی در سال (۱۰۹۵ م) بیش از ۱۵۰ سال میان مسیحیت و اسلام کشمکش ادامه داشت. بنابراین

مواجهه و رویارویی اسلام و غرب ریشه‌های تاریخی دارد.

## ۲-۲. افزایش جمعیت مسلمانان در غرب

جمعیت عامل مهم دیگری است که در رویکرد اسلام‌ستیزی جوامع غربی مؤثر است. چه امروز شاهد رشد فزاینده جمعیت مسلمانان در غرب بوده و به نوعی بافت و ترکیب جمعیتی متنوعی را موجب گشته است. از یک سو رشد مهاجرت مسلمانان به اروپا و آمریکا و از سوی دیگر گرایش غیرمسلمانان به اسلام و موج جدید اسلام‌گرایی در کشورهای غربی رشد جمعیت مسلمانان را نسبت به سایر سکنه این جوامع موجب شده است به طوری که در حال حاضر بیش از ۱۵ میلیون مسلمان در اروپا زندگی می‌کنند که براساس برآورد ۳۰ سال آینده این رقم به ۵۰ میلیون نفر خواهد رسید. در یک بررسی میزان زاد و ولد مهاجران مسلمان فرانسه سه برابر فرانسوی‌تباران ذکر شده است.<sup>۱۶</sup> نتیجه آن است که در اکثر جوامع غربی مسلمانان به بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی تبدیل شده است و به تدریج به مناصب مهم دولتی و غیردولتی دست می‌یابند. ظهور و افزایش قدرت مسلمانان رو به رشد با عکس‌العمل‌های متعددی از سوی غربی‌ها مواجه شده است.

## ۲-۳. غیریت‌سازی

دنیای غرب بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست‌ها و اهداف خود را در جهان در راستای مقابله با نفوذ کمونیسم و شوروی سابق سامان می‌داد و از آن به خطر سرخ یاد می‌کرد. اما پس از فروپاشی شوروی سابق، غربی‌ها در پی غیریت‌سازی‌های جدیدی برای توجیه رفتارها و کنش‌های توسعه‌طلبانه خود برآمدند. به عبارتی یافتن تهدید جدید می‌توانست موجب بازسازی هویت انسان غربی شود، از این رو این مهم تبدیل به یکی از دغدغه‌های اصلی نظریه‌پردازان و حاکمان مغرب زمین شد. لذا نظریه‌هایی همچون «برخورد تمدن‌ها» و «پایان تاریخ» و... مطرح و در پی ساختن نظم نوین جهانی برآمدند. واقعه ۱۱ سپتامبر هم به این مسأله شدت بخشید و مسأله تروریسم اسلامی را مطرح و از اسلام به عنوان خطر سبز یاد کردند. در نتیجه جوامع غربی حول محور مقابله با این تهدید شروع به غیریت‌سازی با اسلام نمودند. بنابراین خطر اسلام و ارزش‌های اسلامی و مسلمانان به عنوان اصلی‌ترین تهدید برای امنیت ملی، فرهنگ و تمدن غربی محسوب شده و به کمک ابزارها و تکنولوژی‌های رسانه‌ای پیشرفته افکار عمومی غرب را تهدید اسلام را



جایگزین خطر کمونیسیم و شوروی نمودند. از این چشم‌انداز با فروپاشی شوروی و تغییر ساختار نظام بین‌الملل، سخن از جنگ سرد دیگری است که این بار نه تنها در ساحت قدرت سخت بلکه در ساحت قدرت نرم و بر پایه تجدید هویت‌های منطقه‌ای که بر قوم و مذهب تأکید دارند استوار شده است و عمدتاً غیریت‌سازی‌های فرهنگی و تمدنی معیار اصلی دسته‌بندی‌ها و یادگیری‌ها در سطح بین‌المللی است.

## ۲- ۴. اسلام‌ستیزی رسانه‌ها

امروزه رسانه‌ها به عنوان مهمترین ابزار توسعه، انتشار و اشاعه اندیشه‌ها و نیز عامل مهمی در ساختن افکار عمومی جهان است. کشورهای غربی با داشتن تکنولوژی‌های برتر رسانه‌ای قدرت بیشتری در تصویرسازی و برجسته‌سازی اندیشه‌ها دارد. از این منظر مسئله تصویر اسلام در رسانه‌های تبلیغاتی غرب، در روزگار ما اهمیتی ویژه یافته است، زیرا رسانه‌های تبلیغاتی غرب، آینه جوامع غربی‌اند و از این طریق می‌توان، نگره غرب نسبت به اسلام و مسلمانان را کشف و درک کرد. دولت‌ها، سیاستمداران و دستگاه‌های تبلیغاتی غربی، برای دستیابی به اهداف خود از ابزارها و شیوه‌های متنوع تبلیغی، بهره می‌گیرند. مطالعات متعدد نشان داده است که وقوع برخی حوادث مرتبط با مسلمانان، موجب افزایش سطح اقدامات غیر واقع‌گرایانه می‌شود.

اسلام در بیشتر رسانه‌های تبلیغاتی غرب، «خطری بزرگ برای تمدن غربی» به حساب می‌آید و مسلمانان نیز عموماً گروه‌های خشونت‌طلب و تندرو که جهاد را پیشه خود قرار داده و به چند همسری (تعدد زوجات) اعتقاد دارند و مخالف سکولاریسم و آمیختگی با دیگر مردم هستند، شناخته شده‌اند.

در رسانه‌های غربی، انسان مسلمان به گونه‌ای تصویر می‌شود که گویی سوار بر اسب در دست شمشیری دارد یا عربی است که کیسه‌ای پر از دلار را حمل می‌کند و در حقیقت دستمایه جوک‌ها و طنزهای روزنامه‌های غربی را فراهم ساخته است.

چنین تصویر غیر واقعی و مغرضانه‌ای از مسلمانان در رسانه‌های اکثر کشورهای غربی وجود دارد. برای مثال محمد بشاری در کتاب «صورة الاسلام فی الاعلام العربی» تصویر

اسلام در رسانه‌های برخی کشورها از جمله فرانسه و انگلیس را تجزیه و تحلیل می‌کند. به نظر وی در رسانه‌های تبلیغاتی فرانسه، اسلام به شکلی تقلیل‌گرایانه، در قالب جهانی بیگانه که کمترین اشتراک ارزشی را با غرب دارد، تعریف شده است.





مشکل اینجا است که این تقلیل‌گرایی، تنها متوجه جامعه اسلامی فرانسه نیست، بلکه مستقیماً دین و تمدن اسلامی را هدف گرفته است. مجموعه‌ای از واژگان جهت‌دهی شده، مانند تندروی، افراط، جهاد، جنگ مقدس، چند زنی، تروریسم، نفت، ایران، الجزایر، هجرت، احیای اسلامی‌سازی و حاشیه‌نشینی در دستگاه‌های تبلیغاتی به کار گرفته می‌شود تا ذهن مخاطب غربی - یعنی فرانسوی - را نسبت به اسلام بدبین کند.

چنین تصاویر تیره و تاری، به قاعده و مبنایی برای خواننده‌ای که خود را از اندیشیدن در این قضایا معاف می‌دارد و توان دستیابی به شناختی واقع‌گرایانه و صحیح را ندارد، تبدیل می‌شود. برای مثال در قضیه سلمان رشدی، غربی‌ها کوشیدند تا غرب را فضای انسانیت، حقوق بشر و آزادی بیان نشان دهند و در مقابل، اسلام را به عنوان تهدید ابدی و منبع عدم تسامح و تندروی تصویر کنند.

با تحلیل گفتمان تبلیغاتی که طی یک دهه اخیر در غرب حاکم بوده است، روشن می‌شود که بی‌تردید، راهبرد و برنامه‌ریزی شده‌ای برای ترویج هراس از اسلام در پشت این گفتمان، سیمای اسلام در ابزارهای تبلیغاتی فرانسوی، چهره‌ای خشن و سیاه است و مسلمانان، انسان‌هایی معرفی می‌شوند که تندروی، خشونت، جهاد، چند همسری و انفصال از دیگر انسان‌ها را مبنای کار خود قرار داده‌اند.

برای نمونه، یک مؤسسه نظرسنجی در فرانسه، در سال ۱۹۸۹ میلادی، طی نظرسنجی از گروه‌هایی از مسلمانان و غیرمسلمانان فرانسه، به این نتیجه رسید، در حالی که مسلمانان، اسلام را مساوی صلح و پیشرفت می‌دانند، غیرمسلمانان به عکس، آن را با خشونت و ارتجاع پیوند زده‌اند. همین نظرسنجی در سال ۱۹۹۴ نیز تکرار شد و در نتیجه، نسبت تفاوت و تضاد میان نظر دو دسته به جای اینکه کمتر شود، بیشتر شده بود و این نشان می‌دهد که سیاست تبلیغاتی غرب در دراز مدت، تیره‌تر کردن سیمای اسلام را تعقیب می‌کند.<sup>۱۷</sup>

به نظر وی پدیده اسلام‌هراسی در قاموس سیاسی اروپا، معانی مشخصی دارد، چنان که در قرن نوزدهم، واژه «سامی ستیزی» چنین وضعی داشت، تحت این عنوان که منظور از آن تروریسم اسلامی است، ده‌ها همایش و میزگرد سیاسی و فکری در غرب برگزار شده است تا به بررسی نقاط هراس از اسلام و مسلمانان و ابعاد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن بپردازد.

نخستین کار نظرسنجی میدانی از سوی مؤسسه‌ای مستقل که محور پژوهش خود را

اوضاع مسلمانان در انگلستان قرار داده است، انجام شد. مؤسسه رنیمیدترست پیش از این نیز پژوهش مشابهی در باب سامی‌ستیزی در جهان، در سال ۱۹۹۴ انجام داده است. این مؤسسه در پژوهش اخیر خویش، دیدگاه‌های مختلف در باب نزاع کنونی میان مسلمانان و غیرمسلمانان را گردآوری کرده و در پایان، به مجموعه‌ای از رهیافت‌های اجتماعی و حقوقی دست یافته که در برقراری پل‌های تفاهم میان گروه‌های دینی در انگلستان یاری می‌رساند.

این پژوهش به دلیل احساس نیاز به آگاهی‌بخشی همگانی، نسبت به حساسیت‌های موروثی یا ساختگی مختلف، مورد توجه جدی قرار گرفت. براساس آن در بیست سال گذشته، پدیده اسلام‌هراسی روشن‌تر، خشن‌تر و خطرناک‌تر شده است و برانگیختن هراس از اسلام، گاه به گونه‌ای ویران‌گر و خباثت‌آمیز جریان داشته است و به بخشی از زندگی روزمره بریتانیایی‌ها تبدیل گشته است.

این پدیده شبیه سامی‌ستیزی است که در اوایل قرن بیستم رواج داشته است. این پژوهش می‌افزاید: شیوع احساسات ستیزه‌جویانه نسبت به مسلمانان، می‌تواند صداهای معتدل در متن اقلیت‌های مسلمان را خفه کند و تندروی و دشمنی نسبت به فرهنگ غربی را برانگیزد. پروفیسور گوردن کاونی از دانشگاه ساسکس که ریاست این کمیسیون را بر عهده دارد، در مؤخره‌ای که برای این پژوهش نوشته، آورده است که هر جا ابزارهای تبلیغاتی رواج داشته باشد، بسیاری مردم از آن پیروی می‌کنند و یکی از دلایل دشمنی نسبت به اسلام این است که به فرهنگ‌های مسلمانان به عنوان فرهنگ‌هایی جامد و ایستا و تمامیت‌خواه و مخالف تکثرگرایی نگریسته می‌شود.<sup>۱۸</sup>

از دلایل دیگر عداوت نسبت به اسلام، نظریه جدید درباره اسلام است که آن را منبع تهدید برای تمدن غربی و جایگزین معاصر کمونیسم، فاشیسم، نازیسم و متضمن نیت جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبانه می‌داند. دلیل دیگری که وی برای دشمنی غربی‌ها با اسلام ذکر می‌کند، این ادعا است که مسلمانان از اعتقادات دینی خود برای تحقق اهداف سیاسی و راهبردی و نظامی بهره می‌گیرند. هم‌چنین مخالفت نژادپرستان با مهاجران دلیل دیگری است. نژادپرستان معتقدند که سنت‌های آسیایی منبع تهدید برای اصالت فرهنگ بریتانیایی است. با اینکه مسلمانان می‌توانند، ارزش‌های فراوانی را به فرهنگ غربی انتقال دهند، اما غالباً از حلقه مناقشات نخبگان مستثنا می‌شوند و حتی می‌توان گفت که غربی‌ها در حال پذیرش اسلام‌هراسی، به عنوان مسئله‌ای طبیعی هستند و چنان که این گزارش



نشان می‌دهد، بیان اندیشه‌های مسلمان‌ستیز روزافزون در انگلستان یافته و این خطر به طور جدی وجود دارد که اسلام‌هراسی، به پدیده‌ای ریشه‌دار در فرهنگ این جامعه تبدیل شود.

### ۳. ایجاد شبکه مسلمانان معتدل و میانه‌رو راه‌حل مبارزه با اسلام سیاسی در غرب

رشد پدیده اسلام‌گرایی در غرب و نیز ظهور تفسیرهای افراطی و جزم‌گرایانه از اسلام در برخی جوامع مسلمان، واکنش دولتمردان و متفکران غربی را همراه داشته است به نحوی که بسیاری از مؤسسات پژوهشی و دانشگاه‌ها در صدد یافتن راه‌حلی در این حوزه هستند. برای نمونه بنگاه پژوهش رند (The Rend corporation) یکی از مهم‌ترین مراکز استراتژیک پژوهشی و سیاست‌گذاری آمریکا در گزارش ۲۱۷ صفحه‌ای خود، طرح «ایجاد شبکه‌های مسلمان میانه‌رو» (Building Moderate Muslim networks) را به عنوان راه حل نهایی جهت مهار جریان‌های اسلام‌گرایی به ویژه افراط‌گرایی مطرح نموده و معتقد است که با ایجاد چنین شبکه‌ای می‌توان در نبرد غرب با اسلام بهره جست.<sup>۱۹</sup>

آنها بر این باورند که ساخت بنای شبکه‌های مسلمانان معتدل و میانه‌رو می‌تواند در سه سطح صورت پذیرد. ۱. حمایت از شبکه‌های موجود، ۲. شناسایی شبکه‌های بالقوه و کمک به آغاز و رشد آنها، ۳. کمک به شرایط بنیادین برای پلورالیسم و تساهل که زمینه مناسب برای رشد این شبکه‌ها را فراهم می‌سازد. از این‌رو غرب در صدد است با شناسایی بخش‌های اجتماعی که موجب ایجاد بلوک‌هایی از شبکه‌های میانه‌رو می‌شود، پروژه فوق را به پیش ببرد، بدین سان گروه‌های همچون دانشجویان و روشنفکران مسلمان لیبرال و سکولار، محققان دینی معتدل جوان، فعالان اجتماعی، گروه‌های زنان که برای تساوی جنسی مبارزه می‌کنند، و روزنامه‌نگاران و نویسندگان معتدل را جهت ایجاد چنین شبکه‌ای در کشورهای اسلامی رصد نموده و در حال سرمایه‌گذاری هستند. نکته قابل توجه آن است که در خصوص محور جغرافیایی، پیشنهاد تغییر در اولویت‌ها از خاورمیانه به سوی مناطق دیگری از جهان اسلام را دارند، جایی که آزادی عمل بیشتر در آن جا ممکن است. هر چند اندیشه‌های افراطی ریشه در خاورمیانه دارد و از آن جاست که به سمت بقیه جهان اسلام منتشر می‌شود و توسط مهاجران مسلمان در اروپا و آمریکا گسترش می‌یابد. لکن برای معکوس نمودن این روند باید تلاش کرد. این بنگاه پژوهش ادعان دارد که در حال

حاضر هر چند شبکه‌های میانه‌رو وجود دارد اما این شبکه‌ها تصادفی و ناکافی است بلکه ایجاد شبکه‌های معتدل و میانه‌رو اسلامی با اهداف و با سازمان می‌تواند از گسترش اسلام‌گرایی و رشد پدیدهٔ اسلام سیاسی و پیامدهای معطوف به آن در غرب جلوگیری نماید.

#### ۴. پروسه اسلامیزه کردن دولت‌ها واکنش کشورهای اسلامی به اسلام سیاسی

موج اسلام‌گرایی جدید معطوف به هجمهٔ غرب به کشورهای اسلامی که با قرائتی با نام اسلام سیاسی، همراه بود حاکمان کشورهای اسلامی را به رعب و وحشت انداخت. چه دغدغه اصلی آنان اجرای احکام شریعت از مجرای تشکیل حکومت اسلامی بود. از این رو دستگاه‌های حاکم روش دوگانه‌ای در برابر حرکت‌های اسلام‌گرایی اختیار کردند از یک طرف به سرکوبی جنبش‌های اسلام‌گرا که مشروعیت قدرت‌های حاکم را به چالش می‌کشیدند، پرداختند. برای نمونه اعدام آیت‌الله محمدباقر صدر و خاندان او در سال ۱۹۸۰ در عراق، اعدام قاتلان انور سادات در سال ۱۹۸۲ در مصر، سرکوب جبهه اسلامی نجات در الجزایر و جبههٔ النهضه در تونس در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲. و از سوی دیگر دولت‌های حاکم نیازمند کسب مشروعیت مذهبی بودند که در این خصوص به اسلامی کردن دولت پرداختند به عبارت دیگر حکومت‌هایی تا آن وقت سخن از ناسیونالیسم عرب، سوسیالیسم عربی، سکولاریسم می‌زدند، حال دغدغه کنونی خویش را اسلام و اجرای شریعت اسلامی می‌خواندند.

سیاست اسلامی کردن دولت در کشورهای اسلامی با یکدیگر متفاوت بود. بدین معنا که گاهی احزاب اسلام‌گرا را در امور سیاسی کشور سهیم می‌کردند مثل اردن، کویت و ترکیه و گاهی به تنهایی اسلامی‌سازی را از رأس هرم آغاز می‌کردند مانند سودان، مصر و پاکستان و راه سوم دادن امتیازات عقیدتی است که با مسدود کردن راه ورود اسلام‌گرایان در سیاست کشور به اجرا در می‌آمد. کشورهایی همچون تونس و مغرب راه سوم را انتخاب نمودند.

اما وجه مشترک هر سه نوع اسلامی کردن دولت به ویژه در جهان عرب، مهار نمودن جنبش‌ها و حرکت‌های اسلام‌گرا در کشورهای خود بود. به عبارتی حکام در این کشورها سعی داشته اسلام را دولتی سازند و روحانیت را به مأموران دولت مبدل سازند تا از این طریق آنها را کنترل و مهار نمایند.



بدین ترتیب کشورهای عربی با طرح اسلامی کردن دولت‌ها سعی می‌کنند شعارهای اسلام‌گرایی را به تدریج کمرنگ نموده و خود قدرت‌های حاکم هوادار اسلام و سنگ آن را بر سینه می‌زنند.

### جمع بندی

نوشته حاضر درصدد بررسی اجمالی و تحلیل چالش‌ها و مناسبات گفتمان اسلام سیاسی و غرب در دوره معاصر برآمد. نخست مفهوم اسلام سیاسی و سویه‌های فعال سازی آن در جهان اسلام بررسی گردید بر این اساس گفتمان اسلام سیاسی، گفتمانی است که حول مفهوم مرکزی حکومت اسلامی نظم مییابد و بازگشت به اسلام را تنها راه حل بحرانیها و چالش‌های معاصر تلقی نموده و هدف آن بازسازی جوامع اسلامی مطابق با اصول بنیادین اسلامی است و هژمونگرایی سیاسی و فرهنگی غرب، اسلام ستیزی غرب به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر و توهین و جسارت به ارزش‌های اسلامی از سوی دولت‌های غربی و نیز سیاست مذهب زدایی حاکمان در برخی از کشورهای اسلامی به عنوان مهمترین سویه‌های فعال سازی جنبش‌های اسلام گرا معرفی گردید. و در ادامه واکنش‌های غرب به اسلام سیاسی و نیز دلایل هراس غرب از پدیده اسلام‌گرایی (اسلام سیاسی) راه حل‌های برون رفت از آن تجزیه و تحلیل گردید و بر این اساس میتوان دریافت که منازعات و چالش‌های غرب و اسلام در دوره معاصر مبتنی بر عناصر و نشانه‌های هویتی و تمدنی استوار است و حاکی از آن است که این گزاره‌ها و عناصر فرهنگی و تمدنی است که کلید اصلی تولید منازعه در ساحت عمل است. بنابراین چرا این مواجهه غرب با اسلام سیاسی در دوره معاصر را میبایست در عناصر استراتژیک هوشی و تمدنی جست و جو کرد. و از سویی کلید ایجاد تفاهم و یا هرگونه خصومت نخست در فهم بنیان‌های معرفتی و هویتی است تا از طریق شناخت صحیح و یافتن اصول و شاخص‌های مشترک فرهنگی و تمدنی، راه‌های نزدیکی به هم جهت رفع چالش‌ها و خصومت‌های تاریخی فراهم گردد.

## پینوشتها

۱. غلامرضا بهروزلک، *جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران* (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶) ص ۲۹.
۲. سید محمد علی حسینی زاده، *اسلام سیاسی در ایران* (قم: دانشگاه مفید، ۱۳۸۶) ص ۱۷.
3. Ter Haar, Gerrie. (James Busuttil), *The Freedom to do God,s Will*, P 28.
4. Ibid, P3.
۵. الیور روی، *تجربه اسلام سیاسی*، ص ۴۵ - ۴۲.
۶. ابراهیم متقی، *رویاری غرب معاصر با جهان اسلام* (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷) ص ۲۲.
۷. ساموئل هانتینگتون، *چالش‌های هویت در آمریکا*، ترجمه محمود رضا گلشن‌پژوه و دیگران (تهران: انتشارات ابرار معاصر، ۱۳۸۶) ص ۱۰۵.
۸. بابی سعید، *هراس بنیادین: اروپا مداری و ظهور اسلام‌گرایی*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳) ص ۲۶ - ۲۲.
۹. به نقل از:  
Larson, Garah, *The Impact of Global conflicts on local contexts: muslims is Sweden After 9/11, Islam ana Christian muslim Relation*, vol, 16, No, 10, pp 29 – 89, p. 80.
۱۰. کلاودیا هایت، *نبرد فرهنگ‌ها با افسانه رویاری*، ترجمه لطفعلی سمینو، ص ۴.  
WWW. Negaresh, de/ didgah/ lot – clash of – cultaers. htm
۱۱. نورالدین العویدیدی، *اسلام‌گرایی و احیای دینی*، ترجمه زاهد ویسی، روزنامه همشهری، ۸۳/۸/۹.
۱۲. *اسلام سیاسی و حربه جدید استعمار فرانو*، روزنامه رسالت، شماره ۶۴۵۳، دوشنبه ۸۷/۳/۲۷، ص ۷.
۱۳. الیور روی، *نه نبرد میان فرهنگ ما و نه گفتگو میان آنها*، ترجمه علی محمد طباطبایی،



... گفتمان، ۲۰۰۸، ص ۱۴۱.

14. Albert Hourani, *Islam in European thought*, (New York: Cambridge university Press 1991) pp 7-8.

۱۵. جواهر لعل نهرو، *نگاهی به تاریخ جهان*، ترجمه محمود تفضلی، ج ۱ (تهران: نشر

امیرکبیر، ۱۳۸۶) ص ۸ - ۳۷۷.

۱۶. جواد منصوری، «اقلیت‌های مسلمان و بحران هویت در غرب»، *مجموعه مقالات*

*مسلمانان در کشورهای غیراسلامی* (تهران: مجمع جهانی تقریب المذاهب) صص ۳۹۲ - ۳۷۹

و ص ۳۸۹.

۱۷. محمد بشاری، *صورة الاسلام فی الاعلام الغربی* (دمشق: دارالفکر، ۲۰۰۴).

۱۸. همان.

19. Angel Rabasa, Peter Sickle and... (Buizdirag Moderate Muslim Networks, Rand center for middle East Public Policy

